

بسم العزیز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس بقیاس مرخالیق بیچون و بیچگون رابر آنکه زمره اولیارا مخصوص گردانید از
 بندگان خویش و درودنا محمد و بر سوسے راکه شفاعت خواهد کرد او شانرا بفضل عمیم
 خویش بوجب آیه کریمه و مَا أَسْأَلُكَ إِلَّا خَيْرًا لِّلْعَالَمِينَ و اهل بیت و یاران
 او باد اما بعد میگوید بنده کینه سرفدا کرده جان شانرا خوده دین و دنیا سپرده مرادات
 دارین یا بنده حاجات کونین برستانده آستانه فیض نشانه درگاه و الاجاه جناب فیض
 مآب خواجراستین سبب العاشقین قمر المعشوقین فخر الاولین و الاخرین متمک الشایخین
 سلطان المشایخ فی السموات و الارضین حضرت خواجرا نظام الحی و الشرع و الهدی
 و الدین محبوب الهی الَّذِي كَانَ وِلِيًّا وَاَدَمَّ لَيْلَانَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ عَطِجَ الْعَالَمِينَ برکت فرار
 عقیدت آئین فدویت گزین ظهیر الدین کرانوی که یکے از علما مان واحدی از
 متوسلان خلاصه خاندان مصطفوی نقاوه دودمان رتضوی حضرت سید عرفص علی
 پشتی نظامی فخری دلبوی ادام الله تعالی برکاته است که این ترجمه رساله ایست که حضرت
 مولانا فخر الدین زرا دی که یکے از اجله خلفائے حضرت سلطان المشایخ محبوب الهی
 بودند قدس الله سرها الغزیز در حلت و اباحت سماع تصنیف فرموده و با عث تصنیف

این رساله از سیر الاولیا معلوم میشود که در وقت دولت حیات جناب حضرت سلطان
 المشایخ قدس سره العزیز جاسدان و متعذبان از سماع شنیدن آنحضرت عنایت
 و حدیث میبردند و اندرون خود از کینه و فتنه پر کرده بودند و از الله تعالی طلب بخشش و عفو
 مینوایند که بزبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشته است خبرنداشته
 معنی آنکه ای خدایا بگردان مرا از حسد کرده شدگان و گردان مرا از حسدکنندگان
 و همیشه از راه عناد آرزو میباشتم که از بادشاه عهدگفته محض سماع مقرر سازند و با
 حضرت پر عظمت سلطان المشایخ بنشینانند و در عهد سلطنت سلطان غیاث الدین تعلیق
 شیخ زاده حسام نافرجام که در او ائیل با انواع شفقت و مرحمت حضرت سلطان المشایخ
 بود و از شومت سر شهرت خود معنی ذوق شوق درو پیدا نشده بود خواست که بجهت
 سماع خوفاً محض سماع پیدا کرد و قاضی جلال الدین و ابوالحی نائب حاکم مملکت که
 در تعصب اهل عشق مشهور بود و دیگر دانشمندان متعذبان شیخ زاده حسام را اینجست
 پیشوائے خود ساختند و مقرر کرده از بادشاه گفتند که سماع در مذمب امام اعظم حرامست
 و شیخ نظام الدین که مقتدائے عالمست میشنوند چندین هزار خلق در کارنا شروع
 متابعت او میکنند بادشاه بشن چون بر اجالت و حرمت سماع خبر نمیدیدند که
 این جنس بزرگے مقتدائے عالم شروع چگونه کند هم بگوید بالله اعقول الظالمون
 معنی آنکه پناه میجویم بخدا از آنچه میگویند ظالمان و سواها و فتوی قاضی حمید الدین
 ناگوری در روایات کتب شرعیه پیش بادشاه بردند گفتند که چون علمائے دین در حضرت
 سماع فتوی کرده اند جمله علمائے مشهور و صدور و اکابر را طلب کنند و محض سازند و
 معتقدانیکه این خبر بخدمت حضرت سلطان المشایخ رسانیدند آنحضرت هیچ سجود
 راه ندادند و علمائے اعلم وقت که بخدمت گاری آنحضرت شویب بودند پیش از
 رفتن در محض سماع آیات و دلائل اباحت سماع برائے استحضار مسائل رو برو عرض
 میکردند چون در و نه آنحضرت از علم لدنی مملو بود هیچ بایشان التفات نمیکردند و
 لیکن آنها را هم بر تخرجه علم سلطان المشایخ اعتمادی کامل بود و عرض آنحضرت

در
 سماع

دیر است بادشاه طلب واقع شد از اربابان خود کسی را طلب نکرد فاما قاضی محی الدین کاشانی
 و مولانا فخر الدین زرادعی بغیر طلب برابر بندگان آنحضرت رفتند و آنجا پیش از آنکه
 محضر تمام شود قاضی جلال الدین نائب حاکم که مدعی اهل سماع بود سلطان المشایخ
 را سخنان نصیحت آمیز و کلمات تعصب انگیز گفتن گرفت چنانکه نه لای مجلس آنحضرت
 بود و آنحضرت تحمل میکرد و حکمی در زید چون سخن بدینجا رسید که بعد از این اگر دعوی
 کنی و سماع بشنوی منکه حاکم شرع ام ترا بیا زارم سلطان المشایخ ازین سبب غضب
 شد و فرمود مغزول باد ازین شغل که بقوت آل این سخن میگوئی چنانچه بعد از دوازده
 روز از قضاة آبی مغزول شد و عقرب سفر کرد و شیخ زاده حسام گفت که در مجلس شما
 سماع میباشد و قصه کند و آواز نغمه و آه میکند سلطان المشایخ فرمود که غلبه کن معنی
 سماع بگو چسیت او گفت منیا نام آنحضرت فرمود چون معنی سماع ملانی با تو سخن
 کردن نشاید شیخ زاده حسام بلام شد و ساکت گردید و بادشاه که سخن دلپذیر حضرت
 سلطان المشایخ بگوشش بوش بشنید و گفت که ضا غلبه کنیدی بشنود شیخ چه میفرماید و مولانا
 حبیب الدین و مولانا شهاب الدین ملانی ساکت بودند بلکه مولانا حمید الدین بیان میکردند
 چنانکه مدعیان او در مجلس سلطان المشایخ میگویند همچنان نیست من برخلاف آن معانی
 کرده ام درین محل قاضی کمال الدین گفت که جلای روایت زیده ام هم قال ابو حنیفة
 السماع حرام و القصد مقبول یعنی گفت ابو حنیفة که سماع حرام است و قصد کردن کار
 درست نزدیک درین اثنا مولانا فخر الدین زرادعی روئے مبارک خود جانب علمائے
 شهر کرد و از وفور علم و قوت ولایت خود گفت که شما از دو جهت یک جهت گیرید اگر جهت درست
 گیرید محل ثابت کنم و اگر جهت حل گیرید درست ثابت کنم و فی الحقیقت چنان قوت علم و
 تقوی داشت که اگر میشیند علامه عصر بودی تا او را ملازم نکردی نمادے و اصلا
 در بحث مسامحت نکردی و هم در اثنائے بحث مولانا علم الدین بنیة شیخ الاسلام
 بهائو الدین ذکر کرد و بادشاه از وی پرسید که تو هم دانشمندی درین باب چه میگوئی
 که سماع حلال است یا حرام و چون در بغداد و روم و شام گردیدی مشایخ آن ضلع

میشوند یا نه مولانا علم الدین گفت که من درین مقدمه رساله مقصده نام نوشته ام
 و اول حلت حرمت آورده ام و دران کتابت کرده ام اما آنکه بدل میشوند ایشان را
 مباح است و آنکه بنفس میشوند ایشان را حرام و در همه شهرها و هر دیار زرگان و
 مشایخان سماع میشوند و بعضی با دف و شبانه و کسی ایشانرا منع نمیکند و سماع در میان
 مشایخ از شیخ جنید و شبلی موروث است پس بادشاه این چنین شنیده ساکت گشت
 و مولانا جلال الدین گفت که بادشاه بر حرمت سماع حکم کند و مذہب امام اعظم رعایت
 دارد و در محفل حضرت سلطان المشایخ از بادشاه فرمودند سخاوت هم که درین باب حکم کنی
 بادشاه حکم آنحضرت قبول کرد و هیچ حکم نکرد و درین حرف دور روایت است یکے
 آنکه مولانا فخر الدین در رساله اباحت سماع که نام او کشف المقلح من وجود السماع
 کرده است آورده است و صحیح همین است چرا که مولانا فخر الدین زرازی دران مجلس
 حاضر بود و بیشتر بحث با قاضی کمال الدین صدر جهان او کرده و آن اینست و ما
 قال الخلف من لا اولیة فی تضلیل من یقول بالتخلیل ثم کان ظاهراً بطلان حجج
 الخلف لعمرة و الخلف ثم اولی دلولیة التزک و الفعل مکان لکن اول الخلف الی اوان
 المجلس عند الماطا معنی آنکه و آنچه گفته است مخالف از دلیلیها در گمراه کردن کسی که میگوید
 بحلال گردانیدن هر گاه که بود ظاهر دروغ رجوع کرد بحث سوائی حرام شدن و حلال
 شدن پسترجوع کرد سوائی بهتر بودن ترک و کردن و بود این نقض از اول وقت
 ضحی تا اول سایه اصلی زوال پسترجواستند همه مردمان مجلس از سر لای بادشاه
 و روایت دوم آنکه بادشاه حکم کرد حضرت سلطان المشایخ وقتیکه خواهند سماع بشنوند
 کسی منع نکند و آنکه بنفس سماع بشنوند چنانکه طائفه قلندریان و حیدریان ایشانرا
 منع سازند و این روایت ضعیف است زیرا که اینها دران وقت حاضر نبودند و بعد
 فراغ بادشاه حضرت سلطان المشایخ را با تعظیم و تحکیم بسیار رخصت گردانید و درین
 روزهای یکے از حضرت سلطان المشایخ پرسید که مگر درین وقت حکم شده است که حضرت
 مخدوم هر گاه که خواهد سماع بشنوند او را حلال است آنحضرت فرمود اگر حرام است

بگفته کسی طلال نشود و اگر حلال است بگفته کسی حرام نشود و لیکن مسأله مختلف فیہ
 است حضرت امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ حکم اجتماع باء و مشابہ مباح میدارد و در بعضی
 علماً ما اکنون ہر چہ حاکم کند بہمان باشد و مولانا ضیاء الدین برنی در حیرت نامہ خود
 می آرد چون سلطان المشائخ از محضر مذکور در خانہ آمد بوقت نماز پیشین ہزار مولانا
 محی الدین کاشانی و امیر حسرور را طلب کردہ فرمودند کہ دانشمندان دہلی بعد اوت و حسد
 من پر بودند میدان فراغ یافتند و سخنہا پر از عداوت بسیار گفتند و عجیبہ امروز معانہ
 شد کہ در معرض حجت احادیث صحیحہ حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمی شنوند و
 ہمیں میگویند کہ در شہر ماعمل بروایت نقلہ مقدم است بر حدیث و سہرا کہ حدیث صحیح
 حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مذکور شد بر می آمدند و منع میکرد کہ این حدیث
 متمسک شافعی است و او دشمن علماء ماست و بیچ عالمی نہ دیدہ شدہ و نشنیدہ شدہ
 کہ احادیث صحیحہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را انکار کردہ باشند و اینچنین سخن نمیگویند
 مگر آنکس کہ از حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اعتقادے نداشته باشد ہم سلطان المشائخ
 میفرمودند نمیدانم کہ این چہ روزگار است در ان شہرے کہ این جنس مبارکہ کتہ چگونہ
 آبادان ماند عجیب است کہ خشت خشت نشود چون بادشاہ و آمر او خلائق از قاضی
 و علمائے شہر میثنونند کہ درین شہر عمل بر حدیث نیست چگونہ اعتقاد بر حدیث آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم را سخ ماند و از انوقت کہ ایشان روایت کردن حدیث منع میکردند
 من ترسانم کہ شومست این جنس بد اعتقادی کہ از علمائے شہر معانہ شد از آسمان
 بلا و جلا و قحط و فاجہ بر سر شہر خواهد بارید از ان بود کہ در چهارم سال ازین ماجرا تاملی
 علماً کہ در محضر بودند و دیگران ہم بسبب ایشان در دیوگیہ جلا کردند و ہمیشتر از ان علماً
 در دیوگیہ رہانہند قحطی مہلک و وبالے سخت در شہر پیدا شد سبحان اللہ ہر سخن
 کہ بزبان مبارک حضرت سلطان المشائخ گذشتہ بود عین آن معاینہ شد و تمامی این
 محضر جماع در سیر الاولیام قوم است درین رسالہ بنا بر سہنا و خلاصہ آن نوشته ام
 و در نواید الفوا و لغو حضرت سلطان المشائخ قدس اللہ سرہ العزیز احوال جماع

بسیار جانند کورست من عین آں عبارت تبرکاً آورده ام جائے فرموده که سبک سماع
 درین شهر قاضی حمید الدین ناگوری نشانده است قاضی حمید الدین قدس الله سره الخیر
 المبارک وقاضی منہاج الدین بچوں او قاضی نشده وصاحب سماع بودند بسبب
 ایشان اینکار استقامت پذیرفت اما قاضی حمید الدین ناگوری با آنکه مدعیان با او
 مناظرعت کردند و خصومت بسیار وقاضی ہمہراں حرف ثابت بود جائے فرموده کہ
 چون ذکر سماع شنیدن قاضی حمید الدین بسیار شد مدعیان آنوقت فتوا بسیار
 کردند جوابها شنیدند و ہم بنشینند کہ سماع حرام است فقہیہ بود کہ او با قاضی حمید الدین
 آمد و شد داشت مگر او ہمہراں فتوی چیزے بنشست این خبر با قاضی حمید الدین
 رسانیدند و درین میان آں فقیہ بخدمت قاضی حمید الدین آمد قاضی حمید الدین
 روسوئے او کرد و گفت تو ہم جواب آن بنشینتہ فقیہ شرمندہ گوئند شد گفت آرسے
 بنشینتہ ام بریخرف خواجہ ذکرہ الله بالخیر فرمود روزے قاضی حمید الدین چیزے از
 سر خود بیرون داد با آن فقیہ گفت آن مفتیان کہ جواب بنشینتہ اند نزدیک من
 ایشان ہنوز در شکم مادر اند اما تو زادہ شدہ ولے ہنوز طفلی و جائے دیگر فرمود کہ مولانا
 برہان الدین بلخی را با و فور علم کمال صلاحیت ہم بود چنانکہ بارہا گفتی کہ خدائے
 عزوجل مرا ازین بچ کبیرہ نخواہد پر سید مگر از سماع آنگاہ خواجہ ذکرہ الله بالخیر تبسم فرمود
 وگفت کہ مولانا برہان الدین چو این سخن گفتی کہ خدائے عزوجل مرا ازین بچ کبیرہ
 نخواہد پر سید این ہم بگفتی کہ مگر از یک کبیرہ ازو پرسیدند کہ آن کبیرہ کہ امام ست
 گفت سماع چنگ کہ آن بسیار شنیدہ ام و این ساعت ہم اگر باشد بشنوم و جائے
 فرمودہ کہ مشایخ فرمودہ اند کہ ورسہ وقت نزول رحمت باشد یکے در حالت سماع دوم
 در وقت طعام کہ بر نیت قوت طاعت خوردن سیوم در وقت ماجو اوصفا کردن
 در ویشان و جائے فرمود کہ صاحب مرصاد درین باب رباعی نوشته

<p>وین جیفہ مُردارِ بِلادت بادا گر بر تو حرام ست حرامت بادا</p>	<p>دنیا طلبا جہاں بکامت بادا گذشتی کہ بنزد من حرام ست سماع</p>
--	---

باز بنده عرض داشت کرد که اکثر علما درین باب سخن گفتند و در نفی سماع سخن گویند
 نیکو نماید اما آنکه در جامه فقر باشد او چگونه نفی کند و اگر هم بنزدیک او حرام باشد آنقدر
 کند که خود نشنود و اما باریگان خصوصیت نمکند که مشنود خصوصیت صفت درویشان
 نیست خواج ذکرة الله بالجیر تبسم فرمود باز بنده عرض داشت کرد که بنده این طالع را
 که منکر سماع اندنیکو میداند و بر مزاج ایشان و قوفی تمام دارد و عرض آنکه ایشان کسماع
 نمی شنوند هم چنین میگویند که ما از آن نمی شنویم که حرام است بنده سوگند نمی خورد
 اما راست میگوید که اگر سماع حلال بودی هم ایشان نشنیدندے خواج ذکرة الله بالجیر
 برین سخن تبسم فرمود و گفت آری چون در ایشان ذوق نیست چگونه شنیدے
 و هر چه شنیدندے و جائے در سیر الاولیا آمده که حضرت بخشگرد حق سلطان المشایخ
 قدس سرها فرموده که من از خدا خواسته ام که هر چه تو خدا خواهی بیایی بعد از آن
 آن روز عصا بمن داد و فرمود که شیخ شیخ العالم فریدالحق ولدین قدس الله سره العزیز
 در جرحه سر برهنه کرده و بشیره متغیر کرده میگشت و این بیت میگفت **بیت**

خواهم که همیشه در وفاتے توزیم	خاک شوم و بزیر پائے توزیم
مقصود من خسته ز کونین توئی	از بهر تو میرم از بر پائے توزیم

چون بیت تمام کرد سر بسجده نهاد چند کرات من مثل این دیدم در جرحه در رقم و سر
 در قدم شیخ شیع العالم نهادم شیخ کبیر فرمود بخواه چه میخواهی من چیرے
 دینی خواستم شیخ مرا بخشیده بعده ایشان شرم که چرا نخواستم که در سماع بمیرم بعد
 قاضی محی الدین کاشانی پرسید آنچه بود سلطان المشایخ فرمود که استقامت خواستم
 شیخ مرا بخشید المرام آنکه چون رساله حضرت مولانا فخر الدین زراوی بزبان عربی
 بود لهذا بموجب فرموده سیدی سیدی مرشدی ترجمه آن زبان فارسی کرد و اینک ترجمه آن
 یقبله الکاملون لما هرون وان کراهه لک
 الظالمی کما جاء فی التنازل و الله هم نور
 آن کس که کافرون است یعنی آنکه و امید از خدائے تعالی اینکه
 قبول کنند این ترجمه را کمالان و ماهران و اگر چه کراهیت برند حسد کنندگان و ظلم

نماینده گان چنانچه آمده است در قرآن شریف و خدا تعالی تمام کننده نور خود است
 و اگر چه مکروه نپندارند کافران **فَمَا أَقْبَدُوا سَأَلَهُ أَصُولُ السَّمْعِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
 محمد صلی الله علیه و آله خلیف الاولیاء بحسب الاستماع مت حمد برای خدا نیست چنین
 خدا که مخصوص گردانیده او لیا را به بیگونی شنیدن مترجم میگردد که باید دانست که
 اینجا دو امر اندیکه سماع و معنی آن شنیدن است هر خبر را که بشنود و دیگر که حسن
 سماع و معنی آن شنیدن کلام حق و کلام قدیم و این مخصوص است مراد لیا را
 قدس الله سرهم و ایشان جز کلام حق هیچ نمیشنوند و اگر خبری میشوند بران حمل
 میکند بحکما قاله تعالی ان ما تولوا فثم وجهه چنانچه این بیت بر همین آیه محمول است ۴

در دو دیوار من آئینه شنید از کثرت شوق | هر کجا میگردم روئی ترا میگردم

م و اطباء حسرایر هم بلطائف المحاطب عند السعفة و خوش گوا و اید و روز ما ایثار به ایزد
 پارچیز بانی خطاب کرده شده نزدیک شنیدن م دانستیم قلوبم کلامه القدام یکنف القلم
 و شنوایید و بهائی ایثار از کلام قدیم خود بکشودن پرده با هم و الصلوة علی محمد و آله
 الانبیاء بالاجات و در روز نازل بود حضرت محمد صلی الله علیه و سلم سردار پیغمبران بالاتفاق
 الله و اتباعه الذین لهم حسن الاتباع و بر اولاد و متابعان در بنس با که برائی ایشان
 نیکو متابعت **م** مقدمه در لغت آنرا گویند که پیشوائی لشکر باشد و در اطلاق
 علما آنرا که در شروع کتاب یا شروع علم ذکر آنرا مقدم باشد م اعلان اهل السنه و الجماعت
 فلنفرق بدار کما اهل سنت و جماعت فرقه متقدم الفقه **م** یقینها م و المحل لول
 دویم محذون م و الصلوات سوم محذون م فالفقهما لولحی زین اصحاب الطواغیرت پس
 یقینها نام نهاده اند محذون را صاحبان ظاهر لاشهد لبعثت من بعجوا و النجر و یطلبون
 الاستخفافت زیرا که او شایع اعتماد میکند فقط بر حدیثیکه روایت کرده شده باشد از جناب
 رسالت تاب صلی الله علیه و سلم و طلب میکند سندهای صحیح را که راوی او معتبر باشد
م هم اهل الهیات و ایشان یعنی محذون نام نهاده اند آنها را یعنی یقینها را
 صاحبان عقل م دانم یعنی بواللهی و دیگر کون الخبر الواحدت برائی اینکه آنها عمل میکنند

بر عقل خود ترک میکند حدیث میکند حدیث واحد را یعنی حدیثی را که راوی او یک باشد منضم
 العمل بالدرایت مع وجود مخالفتة الخبر الواحد عن الثقات جائز است پس نزدیک
 او شان عمل کردن بر عقل و قیاس با وجود مخالفت شدن حدیث و اگر واحد شدن از راویان
 معلوم باشد جایز است و عند الحدیثین لایحوزنا پس نزدیک محدثان جایز
 نیست م و الصوفیه اجمود الفیض فی الصغایر و صوفیان جدیدترین بهر دو گروه هستند و صاف تر
 او شان م لافیه توجیهون الله تعالی بترك الالتفات عما لله تعالی زیرا که او شان متوجه بیشتر
 سوائے خدا تعالی تبرک کردن الثقات از حزیکه یا سوائے خدا تعالی است م فهم یعلمون بالذکر
 الاحوط ولا یقبلون المذهب المعین است پس اینها عمل میکنند مذهب مختلط و
 قبول نمیکند مذهب معین را م که اقل بعضهم الصوفی کا مذهب له ای المذهب
 المعین است چنانچه گفته اند بعضی او شان که صوفی نیست مذهب از برائے او یعنی مذهب معین م
 و نفسکون بقوله عليه الصلوة والسلام و شک میکنند بقول پیغمبر خداست و بار
 بر او درود و سلام م اختلاف منی سعته فی الدین است اختلاف است من وسعت است در دین
 م فاذا كان الاختلاف توسيعاً فلختيار المذهب المعین یقتضی است پس هر گاه یک
 که اختلاف وسعت شد پس اختیار کردن مذهب معین تنگی است م و تضیق الموسع منفتح فی
 الدین است و تنگ کردن گشاده گشاده را منع کرده شده است در دین م که آن حرج فی حق المكلف
 است زیرا که این حرج است در حق تکلیف کرده شده یعنی بنده م و كذلك منع النبي صلى الله
 عليه وسلم الا حرج من دعاء است و برائے همین منع کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 اعرابی را وقت دعا کردن او و عربی ساکن دیهات را گوئیم اللهم ارحمنا ورحمنا ورحمنا
 احدی است ممکن همراه کسی دیگر را ما را و محمد را و رحمت با خدا یا رحمت کن م لغیر محراب و اسما
 ای تضییف است و فرمود جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که البتة تحقیق تو تنگ کردی تو
 طرح را م فثبت ان اختیار المذهب المعین لیس بشرطی است پس ثابت شد که اختیار کردن
 مذهب معین چیزی خوب نیست م و هو طریق العوام است و این راه عوام است م و یؤید
 لکتاب السنن است و تأیید میکند این را قرآن و حدیث م و جمع علیه المحققون

کرده اند برین محققان هم فالکتاب هو قوله تعالى فاستعملوا الذکر اولکم کانت اولت پس قرآن
 این قول خدا تعالی است پس سوال کنید اهل ذکر را اگر باشند بخوانند هم فالاموال سوال
 من غیرتین يدل على ان اختيار المذنبه الجعین **عادت** پس حکم از سبانه سوال
 بدون معین کردن اهل ذکر و اولت لیکن بر آنیکه اختیار کردن مذہب معین بدعت است هم
 و اما السنه فقوله عليه الصلوة والسلام **وکن** حدیث پس قول آنحضرت است برو
 در و سلام صحابی کا لغوہ باہم اقتدایہ اھتدیتم **ت** یاران من بچو ستارگان اند
 بہر کسی کہ از ایشان اقتدا کنی ہدایت یابید هم فالاموال قتلا کا مال سوال فی ذلک الاختیار
ت پس حکم اقتدار حدیث بچو حکم سوال است در قرآن مجید در ترک کردن اختیار یعنی
 چنانکہ در قرآن شریف حکم سوال مطلق است از کسی شخص معین نیست بچنین حدیث حکم اقتدار
 از کسی صحابی معین نیست **و اما** الاجماع **فہو** ظاہر لیکن اجماع پس ظاہر است هم
 لا یلتطقی قول العلماء البتہ **و اما** وجب حتی یمیز العاقل دلیل الوجہ من الوجہ
 و القوم الضعیفہ **ذکر** نظر کردن در قولہائے عالمان مجتہدان واجب است تا کہ
 تمیز کند عقلمند دلیل غالب با از مغلوب و قوی از ضعیف هم لزیادۃ الشک الاصول
ت بزرگ زاید شدن شد در اصول هم **و** **ہو** طریق طالب العلم **ت** و این راہ طلب کردن علم است هم و
 طلبہ واجب بالاجماع **ت** طلب کردن علم واجب است بالاتفاق **م** ملا و در حق **ت** چنانکہ
 درین مقدمہ حدیث شریف وارد است **طلب العلم** و فیض علی کل مسلم یعنی طلب کردن علم فرض
 است بر ہر مرد مسلمان و زن مسلمان **ف** اختیار المذہب المعین بالتقلید **مسداد**
 هذا الباب پس اختیار کردن مذہب معین بتقلید بند کردن این باب است **م** و
 لقياس كذلك لكونه ترجيحاً **لا** من **بحر** و قیاس نیز بچنانست است برائے
 بودن او یعنی اختیار مذہب معین غلبہ بدون غالب کنندہ بر اہل اختیار کردن مذہب
 معین با وجود برابر شدن ہمہ مذہب با اہل سنت و جماعت در حقیقت و دعوی است بدون
 دلیل **م** و خرجانی حق المکلف کما ذکرہ **کات** و حج در حق تکلیف کردہ شدہ یعنی بندہ
 چنانچہ ذکر کردہ اند و شان یعنی فقہان **م** فاذا کان الصوفیة فی مذہب غیر معین

قرآنیة الفقهاء عليهم السلام ليس بحجة **ت** پس گاه که سو فیان در باب غیر معین شدند زیرا که
 زلفاً قول فقهاء میگردد و نه قول محدثان بلکه در سیرت نیز که احتیاطاً زیاده باشد همانرا میگویند
 پس روایت فقهاء بر او شان حجت نیست **م** تا فهم **ت** پس فهم **م** و اسمح **ت** ان **ت** بشنون
م فها ان اشرفت فی توضع السماع و اباحت **ت** پس آگاه باش که حالا شروع کردم در
 واضح کردن سماع و مباح کردن او **م** حفظاً **ت** اما موسوماً با اصول السماع **ت** و تصنیف کرد کتاب
 نام نهاده شده با اصول السماع **م** ترجیحاً **ت** عشرة اصول و اعرضت عن زیادة الفصول
ت و مرتب کردم و برابر اصل و کناره گزیدم از زیاده کردن فصلها **الاصول**
 فی بیان حقیقة السماع صیغه و لفظه و اصطلاحات **ت** اصل اول بر بیان کردن حقیقت سماع است
 از روی صیغه که کدام هیئت او از روی معنی لغوی و از روی معنی اصطلاحی **م** السماع
 لفظ مشترک **ت** سماع لفظی است مشترک میان چند معنی **م** و هو عند بعض الاسماء الجامدة
 کما فی نواح الاسامی السماع السرف **ت** او نزدیک لغوی اهل لغت اسم جا مدت
 چنانچه در نواح الاسامی که کتابی است در لغت که سماع معنی مسرت است اسم جا مدت
 آزا گویند که نه خود از کس لفظ مشتق باشد و نه از کس صیغه دیگر مشتق باشد **م** و عند اکثر
 هو الصدمه **م** السمع و استعمل فی المسموع **ت** یقال هذا الکتب سماع اصح مسموع
ت و نزدیک اکثر کسان او مصدر است معنی شنیدن و استعمال کرده شده است در معنی
 مفعول که لفظ مسموع است معنی شنیده شده مثلاً گفته میشود این کتاب سماع است
 یعنی شنیده شده است و این است تحقیق صیغه و لغت آن **م** اما فی الاصطلاح فهو
 المسموع المطبوع **م** المسموع من الصوت **ت** کما هو **م** و هو **ت** و هو **ت** عند کماله **ت**
ت لیکن در اصطلاح پس سماع عبارت است از شنیده شده خوش آینه جمع کرده
 شده از آوازی که و کلام موزون تا که بر میگردد و فهم نزدیک گفتن لفظ سماع بر این معنی **م**
 و فی هذا الاصطلاح مرعات المعنی اللغوی **ت** هو **ت** درین اصطلاح یعنی اصطلاح
 صوفیه صافیه رعایت کردن معنی لغوی است و همین اصل است **م** و السماع **ت** و السماع
 لانه **ت** استماع الاستماع **ت** تكون فی ذکر الغولی مع حسن الصوت **ت** و سماع

مغایر غناست زیرا که غنا عبارت از شنیدن شعر یا سیکه در ذکر غوانی باشد یا از نیکوم و العوانی
هو النساء لیستغنی هو الحسن عن السریة **ت** و غوانی زنانه است که
بے پروائی باشد بسبب حسن از زینت هم که اشارت الیه الشیخ العالم ابو طالب المکی فی قوت
القلوب **ت** چنانچه اشاره کرده است سوائے این شیخ عارف ابو طالب مکی در کتاب قوه القلوب
که تصنیف اوست م ان الایمانی ما لتثبت به النساء و وضعن به شهدن فیه
ت که تحقیق آفانی چیز نیست که چنگل نیز نماند بان زنان و وصف کرده شدند بان و مشابهه کرده شدند
در آن م و دعوی الی العواء و المنعوق الی اللهو **ت** و دعوت میکند آن چیز سوائے خواهش
نفس و شوق پیدا نماند طرف ابو و لعب م و قوله حجه الاستفاضة علیه فی لغة العرب
و کمال عمر **ت** و گفته آن شیخ محبت است از جهت کثرت و شهرت علم او در لغت عرب کمال پرستگار
او م و اوف السماع لیکرم بحرمه ابدا **ت** پس سماع حرام نباشد بحرام شدن غناء
هرگز چرا که آن امور قبیحه در غناء هستند در معنی سماع یا خود نیست م لوقسم احدان لیاکل
فاکل لحم السمک لاحت عند ایمنیفة رضى الله عنه **ت** آیاتی نبی
تحقیق اگر سوگن یا کند کسی یا اینکه خورد گوشت را پس خورد گوشت ماهی را دروغ گوئیم شود نزدیک
امام ابو حنیفه رضی الله عنه م لان اسم اللحم عن کما اللحم و هی المشدة و الالحام
فیه غیر موجود فلما دخل **ت** حکم حقیقه **ت** زیرا که لفظ لحم
خبر میدهد از الحام و این معنی سخنی و سوسگی است و سخنی و سوسگی در گوشت ماهی موجود نیست
پس گوشت ماهی داخل نخواهد شد در حکم گوشت در حقیقت م فلذلك السماع یحرم حکم
الغناء اذ اسمع لیسعر عن ذکر العوانی **ت** پس چنین سماع خارج
یشود از حکم غناء جهت اینکه لفظ غناء خبر میدهد از ذکر غوانی و او در معنی سماع نیست م فالسماع
مطلق و الغناء مقید و المطلق خاسر چه عن حکم المقید **ت** پس سماع
مطلق است و غناء مقید است و مطلق خارج میشود از حکم مقید م مگر گوید چنانچه استعمال رنگ سرخ مثلا
در شرع ممنوع است و دیگر رنگها نیز اگر حکم مقید که حرمت است بر مطلق نمی آید م فاذا کان
السماع فارسا عن غناء فهو مباح لانه اتفاق لانه مجموع من الصواب الحسن و الذکر

م
الایمنی

پس وقتیکه شمع خالی از وصف غنائی از اموریکه در معنی غناء ما خود اند پس آن مباح باشد
 بالاتفاق زیرا که تحقیق سماع جمع کرده شده است یعنی مرکب است از آواز نیکو و کلام موزون هم
 واستماعها فی الشرح ایضا ذکوا حد منها الحسن المعنى فی عینہ **ت** و شنیدن
 این مردود در شرع جایز است سبب اینکه هر یک ازین دونیکوست بنا بر معنی که در ذات اوست هم
الاصول الثانی فی استماع الصوت الحسن **ت** اصل دوم در شنیدن آواز نیکوست هم
 الصوت الحسن نغمه سزا داد الله تعالی فی خلق الانسان **ت** و آواز خوش نغمت است
 زیاده گردانیده است و ارضای تعالی در سداش انسان پس بهتر است ادا کردن او هم و هفت
 من عند الله **ت** فیه فی نفسا محسن **ت** استماعه مستحسن **ت** و آواز نیکو نغمت است
 از زرد او سبحانه سولے بنده او پس او در ذات خود نیکو است و شنیدن او نیز نیک کرده شده است
 هم اذ الله تعالی من به علی العباد كما جاء فی التنزیل **ت** زیرا که خدای تعالی
 بذلت نهاده است بآن بر بندگان خود چنانچه در قرآن مجید آمده هم و نیز فی الخلق ما یشاء
ت معنی چنین است که زیاده میکند او سبحانه در سداش هر چیزی را که میخواهد هم قال بعض المفسرین
 وهو الحسن **ت** بعض مفسرین گفته اند که آن چیز آواز نیکو است هم وقراء فی الخلق وهو من نوات القراء
ت بعضی قاریان فی الخلق بغم الحان خوانده اند و این از قرأت های نادره است هم
 واصطفی الانبیاء علیهم الصلوة والسلام به كما قال النبى صلی الله تعالی علیهم وسلّم ما
 بعث الله قطرا الا وله حسن الصوت **ت** و برگزیده شده اند بغیر ان برای شان درود
 سلام با آنچه فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرستاده شده است کسی پیغمبر هرگز ننگ
 بر لے او حسن صوت است یعنی پیغمبر ان را آواز خوش میباشند هم فالتلذذ به شکر النعمه وهو
 واجب بقوله تعالی پس لذت گرفتن بآن یعنی آواز نیکو شکر نعمت است و این واجب است
 بموجب قول خدای تعالی هم و اما تبعه لیک فحذت **ت** معنی چنین است ولیکن به لغت پروردگار
 خود سخن کن یعنی لغت پروردگار خود را به شکر کردن ظاهر کن هم فالحدیث یقضه وجوب
 التلذذ **ت** پس حدیث شریف تقاضا میکند واجب شدن لذت گرفتن بآن و الصوت البغیب
 منکر كما قال الله تعالی ان انکر الصوت لصوت الجیر **ت** و آواز بدکار کرده شده است

چنانچه فرموده است خداے تعالیٰ که تحقیق بدترین آوازها آواز است بم اذنتان
 لقیضه مرقا اذا لثتی بینین بصوت دت پس ثابت شد که تحقیق لقیض آواز بد
 یعنی آواز خوش پسندیده است زیرا که شے ظاهرا میشود بصد خود م و کلامه معجزه ^{علیه} خداوند
 الصلوة ت و برائے اینک آواز خوش معجزه حضرت داؤد پیغمبر است برود و دوم سلام و هوا بینه
 من آیات الله تعالیٰ وله تاثیر بلیغ فی القلوب لذلک کان یرفع من کلامه ^{الخبیر} آواز خوش
 آیتی است یعنی نشانی است از آیات خداے تعالیٰ و برائے او تاثیر است بسیار
 در دلها و برائے همین بود که هر دو داشته میشدند از مجلس برائے او جنازها ملادوی عن
 التفات ^{الکلام} و قد علیه کان یسمع قران الله والن والجن والوحش والطیران قراءه الربوب
 برائے اینک روایت کرده شده است از مردمان ثقه بدرستی که داؤد علیه الصلوة بود که
 میشنوند قرأت او را آدمیان و جنات و جانوران و خوش چوپایه و پرند
 وقتیکه میخوانند بفروراهم و کان یرفع من مجلسه الی السماء جنازة من قدمات
 من المستعین و بود که بر داشته شدند از مجلس او چهار صد جنازه از کسانکه تحقیق مردند
 از شنوندگان هم و ذکر الیزمندی و ادراک اصل با کلامه عباس رضی الله تعالی
 ت و ذکر کرده است حافظ ترمذی در کتاب نوادر الاصول بسند کردن از ابن عباس
 رضی الله عنهم انه قال داؤد علیه الصلوة والسلام کان یقرء الزبور نسیه من صوات بدرستی
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تحقیق داؤد علیه الصلوة والسلام بود که میخواند
 زبور را بیهنا و آواز هم و کان یقرء قراءه لطرب منها الهوام و بود که میخواند قرأت که خوش
 میشدند از آن حشرات الارض هم و کان اذا اراد ان ینبک لنفسه یبق دابه فی برون
^{الاصوات} و هرگاه میگردد اراده میکرد و باینکه بگریاند نفس خود را بانی نمیناید هیچ جاوش
 بری و جوی مگر آنکه میشنوند آواز او را م فالصوت الحسن اذا کان معجزه الله فاستماعه
 ت پس آواز نیکو و قتیکه معجزه پیغمبر باشد پس شنیدن او واجب باشد مگر جم گوید که
 از سلف منقول است که آواز میگوید خداے تعالیٰ را نیز پسندیده چنانچه در حدیث
 شریف آمده است که شخصی بجمال الحاح و تضرع در جناب الهی دعا میکرد و جبرئیل

علیه السلام غرض نمود که کسی پروردگار این بنده تو دعا میکند قبول کن حضرت رب العزت
 فرمود که من میدانم حاجت گفتن تو نیست و سبب تاخیر اینست که آواز این شخص
 خوش می آید پس معلوم شد که تعجیل در دعانا پسندیده است و الله اعلم کذا لکن استه
 ت همچنین حکم سماع است یعنی شنیدن واجب است چرا که در سماع صوت حسن میاید
 اذ حق المجره هو الظمه واللسانه والقول برائے اینک حق معجزه طاهر کردن دیدن
 و باور نمودن است اما قوله علیه الصلوة والسلام صوتان ملعونان بصوت بکاء عند
 مصیبة و صوت مزمار عند نعیمه فی صود لیل الا راحة لیکن قول پیغمبر خدا صلی الله
 علیه وسلم که دو آواز نعت کرده شده اند یکی آواز گریه و نوحه نزدیک نصیبت و دیگری
 آواز فرار نزدیک شادی پس این قول دلیل مباح کردن است مگر آن مفهوم خطای
 ایاحتی غیره هذاه الاحوال لاجل التخصیص زیرا که مفهوم خطاب تقاضا میکند
 مباح شدن او را یعنی حسن صوت را در غیر این احوال چرا که تخصیص مزایر دلالت
 میکند بر اینکه صوت بدون مزایر مباح باشد و گرنه تخصیص باطل گردد مگر فاهم است پس فهم
 کن **الاصول الثالث فی نعت** اصل سوم در مزایر است مگر المزمار لانه توجد بها الا
 صوات الموزون من نظر الی نفسها مباحیه کما ذکره اما المجره منة فلعله اجراء و هو تذکره
 نعت فرما آیت است که یافته میشود بان آواز هائے وزن کرده شده و او بنظرات خود مباح
 است برائے آنکه مذکور شد که صوت حسن معجزه پیغمبر است و شنیدن او واجب است
 ولیکن حرام شنیدن او بنا بر سبب دیگر است و او یاد دہانیدن نوشیدن شراب است
 کما روی عن النقات عن النبی صلی الله علیه و آله اذ حرم المجره المزمار چنانچه روایت
 کرده اند راویان ثقه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که وقتیکه حرام شد شراب حرام شد
 مزایم که الناس یضربون وقت شربه فحرم صوته لکن ذکر اباحت جہت اینکه آریان مزایم
 مزمار را نزدیک نوشیدن آن پس حرام شد زدن او برائے یاد دہانیدن او آنرا
 یعنی حرام شد زدن مزمار سبب یاد دہانیدن او نوشیدن شراب است مگر و هو قبیح
 لمعنی فی غیرت و آن یعنی مزمار زبون است بسبب معنی که در غیر او اندیشی

بدر

باعث شراب هم فاذا كانت هذه العلة مفقودة بيفقة المحرمه ضرورت پس هرگاه که این
 سبب کم شود کم خواهد شد حرمت باضر و یعنی وقتیکه سبب حرام شدن موجود باشد حکم حرام شدن نیز
 نباشد هم و لهذا بیاحر ضرب الطبل فی حروب و ضرب الشیم و الشیم فی الاوقات المحسنة
 و غیر ذلک و برائے همین مباح کرده است زدن نقاره و جنگها و زدن شیخ در پنج اوقات و سوائے
 این هم قنبت به ان المحکم بتغیر بتغیر العلة پس ثابت شد باینکه تحقیق
 حکم تغیر میشود بسبب تغیر علت هم و اذا كانت النفس منزعة عن المهر و الهواء و موضوعاً للصقوة
 و الزکوة و مشتاقاً الى مشاهدة الله تعالی و الملائکة و هرگاه بسبب نفس پاک باشد از لہو لعب از حرمش بخواهد
 و موصوف باشد بزرگ زیدی و پاک و مشتاقی سوائے دیدن دیدار خدائے تعالی و ملاقات آن هم
 فاصوات المزمیر و اعیہ من الصکرة الى الصفا و مرفعتہ عن
 السفلى الى العلاء پس آواز ہائے فرامیر و دعوت کنندہ اند
 از کدورت سوائے صفائی و بزرگی کتندہ اند ازستی سوائے بلندی هم اذالاصوات الحسن قوت
 الاسرار و قوتها فی سیران عالم الملكوت و برائے اینک آواز نیکو
 غذائے روح ہست و غذائے اینہاست در سیر عالم ملکوت هم و یؤتد قول ذالنون المصوی
 رحمة الله علیہم سئل عن الصوة الحسن فقال مخاطباً و اشارات او دعما
 الله او دعما الله تعالی کل طیب و طيبة پس و تا میدیکن این را قول
 ذالنون المصوی رحمتہ علیہ وقتیکہ سوال کرده شد از آواز نیکو پس گفت خطا بہا نیست کہ در شمار نیست
 کہ بہادہ است اینہا انانائے تعالی در ہر ہر دیاک وزن پاکیزہ هم فاستماعہ لہما مباح لفقہ
 العلة قیاساً علی ضرب الطبل فی الحروب و
 پس شنیدن او برائے آن ہر دو مباح است برائے نمودن سبب حرمت برقیاس زدن نقاره
 و جنگها م اکثری ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم جوز ضرب الدف فی النکاح
 الاعلان آیاتی معنی کہ تحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جایز گردانیدہ است زدن دف در نکاح
 برائے ظاہر کردن کم آتجاء فی الخبر من الصحیح اعلناوا نکاح و لو بالدف
 پس چنانچہ حدیث شریف از صحاح مستندہ آمدہ است کہ ظاہر کنیہ نکاح را اگرچہ دف باشد

الدقیقة تصدیر عن الملقط الطبع **ت** شعر کلانی است وزن کرده شده
 خبر و بنده از معنی هائے باریک و شکل صادر میشود از شخصیکه برائے او کاریگری
 طبیعت باشد مفعولها ذکا که فی الموعظاته والحکمه و شرح صنع الله تعالی و اوقیر
 فی الجلیع و بعد من الشوق الاصل **ت** پس شعر و قید باشد در نصیحت و حکمت و بیان کاریگری
 خدائے تعالی پس در آینه تر باشد در دل شنوند و میکش شوق را سوسے کاریگری
م کما جاء فی الخبر ان الشعر حکمت چنانچه آمده است در حدیث شریف که
 تحقیق بعض شعر البتة حکمت است **م** ای ماهوفیه من الفوائد اوقیر فی الفوائد **ت**
 فی حکمته بالفتن لثانی القلوب **ت** یعنی چیزیکه در آن فایده است
 و اتج تر میفود در دل بسبب موزون شدن او پس او حکمت است اسنده
 برائے تاثیر و بهام و الطبع للوزن من مواهبه لتعالی یوتیه من یشاء کاضع
 فی العبد **ت** طبیعت موزون از بخشش هائے او سبحانه است میدهد
 و یا هر آن کسے را که میخواهد نصیحت در آن کاریگری برائے بنده مانند آواز نیکو که
 در آن دخل بنده **م** بل هو اشرف منه لانه صفة مخصوصة للانسان **ت**
 الصوت الحسن **ت** الطبع **ت** بلکه آن یعنی طبع موزون بهتر است از یعنی از
 صوت من زیرا که طبع موزون صفت خاص کرده شد برائے آدمی و در آواز
 نیکو شرکت است همراه جانوران **م** و ملادونها من المزامیر فهو ایضاً نعمة مخصوصة
 من عند تعالی عبده و فلا قيمة و نقیصة **ت** و چیزیکه سوسے او است از قسم غرایب
 پس آن نیز یعنی است خاص کرده شد از طرف او سبحانه سوسے بنده او تعالی
 پس نیست زبونی و بدی در ذات او هرگز یعنی شعر بذات خود بهتر چیز است **م**
 الاثر لول البوصلی علی عید و سلم حستان ثابت کاشفاً حتی یشی الشعر فی مجلسه للتلخیص
 و ینشد و وضع البصر حین انشاءه و قال هجو باحسان و هو القدر من معان **ت**
 آیاتی نبوی که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حکم کرد حستان بن ثابت را بنا بر تصنیف
 کردن تا که تصنیف کند شعر را بعد از آن مجلس بزرگ و پیغمبر او بروئے آن حضرت

نیست

صلی اللہ علیہ وسلم وبنیاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منبر را وقت تصنیف کردن ^{تصحیح} شاعر وگفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہجو بکن لے حسان وروح القدس یعنی جبرئیل علیہ السلام ہمراہ تلت یعنی در مدد گاری تلت ہم کہما ذکر القشیرع ہند الخیر کتابا لسانہ الصیرت چنانچہ ذکر کرده است قاسم قشیری دریں حدیث در کتاب خود بہ سند ہائے صحیح ہم فاذا کان الشعر من اشر الوحی فلا سیبیل لانا کلاما لصلوات پس ہر گاہ کہ شاعر از اثر وحی جہت مدد گاری حضرت جبرئیل علیہ السلام پس نیست آنکار او ہرگز ہم قول النبے صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ کثر تحت العرش لانا معانیہما التہنئة الشعراء و تائید میکند این را قول پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ تحقیق بر آ خدا لے تعالیٰ خزانہ است زیر عرش بنا بر انسان و کلید ہائے اوز باہنہا شاعران است ہم ولہذا سماہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم کما کالشرع لان نزولہ مع مقامہ الہات و برائے ہمیں نام بنادہ است اورا یعنی شعرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حکمت ہجرون شرع کہ نام او حکمت است زیرا کہ نازل شدن او از مقام بلند است یعنی زیر عرش ہم فتنہ زانہ حسن یعنی فی عینہ کہو فلا قیوم فی الہما رضی فی الماوضہ القیومۃ پس ثابت شد کہ تحقیق شعر نیکوست بنا بر معنی کہ در ذات اوست مانند او یعنی مانند صوت حن پس نیست زبونی در ذات او مگر یہ سبب عارض ہم و اجاء ہا زبون کا الفحش و الاستہزا و ذمیں المخطوبات شرعیہ کالجور السوال و المؤمنین و الطغریات مانند فحش و تمسخر و زینت و وصف کردن ممنوعات شرعیہ و ہجو کردن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و مومنان و طعن کردن دین ہم کہما فعل الشعر المکذابون عن المکفرۃ و البجرۃ سلمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چنانچہ ذکر کردہ اند شاعران در روع گویان از کافران و فاسقان و فاجران در وقت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم و در زبوں ہم و قوله تعالیٰ و الشعر یقتبہم الغاؤن و ان محمول علیہم کلام الشعر الذین یکون فی اشعارہم شعائر الذین و قول حکما مآب کہ شاعران پیروی میکنند ایشان را کجروان و راہان حل کردہ شدہ برآہنای یعنی بر شاعران

۱۰۸

۱۰۸

وروغ گویان ز بر شاعرانیکه ببارشد شعر برائے ایشان نشان دین م اذلا شعرا
 النضمة مروية عن اكثر الصحابة رضوا الله تعالى عنهم ترجمه جهت اینکه شعر برائے که
 برائے نصیحت بستند روایت کرده شده اند از اکثر باران پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 رضی الله تعالی عنهم م والدلیل الظاهر علیه ان الاشتغال بقراءة اشعار النبیین بدکمه رسول
 صلی الله علیه وسلم بل هو اشتغال ترجمه و دلیل ظاهری برین آنست که تحقیق شعر با البتہ
 خوانده نشود. اندر میان هر دو دست یعنی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم خود خوانده آنها را یعنی شعر را م و هو دلیل الظاهر الا بالحملة
 ت و همین است دلیل ظاهری برائے مباح شدن شعر م فافهم ت پس
 هم کن م **الاصول الخامس** فی صوت الحسن و الکلام و الوزن فی اباحتها جمیعاً
 ت اصل پنجم در آواز نیکو و کلام وزن کرده شده در مباح شدن این هر دو م
 فاذا ثبت ان سماع صوت الحسن و الشعر المشعر من صنعة الله تعالى جائز
 ثبت سماعه مباحاً اجتماع الحسن مع الحسن یوجب زیادة الحسن فیها فوجس الاستماع مستحسن
 ت پس هر گاه که ثابت شد که تحقیق شنیدن آواز نیکو و شعر آگاهی دهنده از کار نیکو
 اوصله تعالی جایز است پس ثابت شد که تحقیق سماع مباح است زیرا که جمع شدن
 نیکو با نیکو باعث میشود زیادتی نیکوئی را در آن هر دو پس او یعنی سماع نیکو است
 و شنیدن او نیک کرده شده است م و یشیر الیه قول النبوی صلی الله علیه وسلم ینبوا
 القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن یزید القلب حسناً و اشارت میکند طرف
 این قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم که زمیت کنید قرآن را با آواز بائے خود چرا که
 آواز نیکو زیاد میکند قرآن را از روی نیکوئی م فالقرآن حسن فی نفسه و لا یؤثر
 بالصوت الحسن بسبب زیادة الحسن فیہ لایقاعه فی قلب السامع
 ت پس قرآن نیکوست در ذات خود او اگر در آن او با نیکو سبب زیادتی
 نیکوئی است در آن برائے واقع کردن او قرآن را در دل شنونده یعنی از جهت
 تاثیر او در دلهاست شنوندگان م فاذا کان الشعر موافقاً المعناه فیدخل فی حکمة

ت پس وقتیکه شد شعر موافق برائے معنی قرآن پس داخل خواهد شد در حکم
او نیز یعنی ادائے آن با و از خوش نیکو باشدم فهو کلا یخلو عن المغنیان اما فی الموعظة
الحسنة فاستماعه حسن بالاتفاق پس شعر عالی نیست
از دو معنی یا در نصیحت نیک است پس شنیدن او نیکو است بالاتفاق م
واما فی صفة الجرد والاکمرد والنساء الحسنا فهو محمول علی استماع حسن الحواری
العلمان فاستماعه مستحسن ایضاً للتشویق للمؤمن الی الآخرة . ت
و یا در وصف امر و نابالغ نوان خوب صورتان پس این حمل کرده شده است
بر شعر بئ نیکوئی حوران و غلام بئ بهشتی پس شنیدن این نیز نیکو است
و برائے شوق دہانیدن او مومن را سوئے آخرت م و الصوت الحسن یؤکد
عند الاستماع ویوجب زیادة التشویق الیها و هو احسن م و آواز نیکو تا کید
میکند شعر از دیک شنیدن و باعث میشود زیادتی شوق را طرف آخرت و
این نیکو است م و کانه سمع النبی صلی الله علیه وسلم قصیداً کعب بن زهید
وفی صدرها ذکر حسن المرأة فتعین استلها ت و برائے این که تحقیق شنیده است
پنجم صلی الله علیه وسلم قصیده کعب بن زهیر و حالانکه در ابتداء او ذکر خوب
صورتی زنان است پس تعیین شد آن یعنی شنیدن چنین قصیده کما قال الشاعر
بان ت سعاد فقلوب الیوم مقبول ثم لی هتفاً لمصرع یهیفاء مقبلته عجزاء مدبوة
چنانچه گفته است کعب بن زهیر جدا شد سعاد پس اول من امر وز عکین است
و سعاد نام معشوقه است تا این مصرع اگر از پیش بینی نازک کمر است و اگر از
پس بینی بزرگ سرین است م و فیه صفة عجزاء فثبت ان ذکر المصنوع امر
اکامرد والنساء جائز فی المشرع ت و درین مصرع وصف سرین است پس
ثابت شد که تحقیق ذکر کار بگویی امر و در زنان در شعر جایز است و شرح شریف
م و استماعه بالصوت الحسن مستحسن لانه سمع النبی صلی الله علیه وسلم بالقبول
وقال من حفظ هذا القصيدة فله الجنة یت ت و شنیدن

شحراً و از نیک نیکوست زیرا که تحقیق آنرا شنیده است پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 بقبولیت و فرموده است هر که یاد بگیرد این قصیده را پس برائے او جنت است
 هم و ساریه انه صلی الله علیه و سلم اسمها بالاحسان فی المسجد ت و
 روایت کرده شده است که تحقیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده است آن
 قصیده را با و از خوش در مسجد فهمیدند که استدلالات اباح المشایخ
 السماع بالاتفاق پس بهمین دلیل مباح گردانیده اند مشایخ سماع
 را باتفاق هم اما ضرب الید عند البعض استحسنانه لا طرب
 قلوب السامعین و اظهار التواجد فمفهوم و هو علی ضرب الذنات كما ذکر
 از دن دست بردست پس نزدیک بعضی مشایخ نیکوئی او برائے خوش گردانیدن
 دلها و مشنونگان است و اظهار وجد از ایشان و او حل کرده شده است
 برزدن و فچنانچه ذکر کرده شده است هم و روی البعض انه ضرب الاعرابی
 هكذا بین یدی انه رسول الله صلی الله علیه و سلم عند انشاء الشعر بالاحسان حتی نواله علی
 علیه السلام و الفحی و الله کابنات و روایت کرده اند بعضی که تحقیق زوده است اعرابی همچنان
 در میان هر دو دست یعنی پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم نزدیک خواندن شعرا
 با و از خوش تا اینکه وجد کردی صلی الله علیه و سلم همراه صحابه رضی الله عنهم چنانچه
 قریبی آید بیان او **م الأصل السادس** فی شرط الاباحه
 اصل ششم در شرط های مباح شدن سماع هم اجماع الصوفیه و محدثان علی
 ان السماع بالنظر الى نفسه مباح و العلة للحیوة التلیفی جمع شده اند صوفیان
 و محدثان بر اینکه تحقیق سماع بنظر کردن ذات خود مباح است و سبب حرام
 شدن لهو و لعب است هم و با مرافقهما من الاجبار و الاذکار فی حرمتهم
 علیه یفقدانها فقد الحیوة التلیفی و آنچه روایت کرده اند قیهان از حدیثاء در
 حرام شدن او پس حل کرده شده است بر لهو و لعب و بکم شدن علت کم خواهد
 شد حرمت بالضرور هم كما قال شیخنا فظاهر الملة و اللین قد سأل الله سرک الغریب

ت اصل مضموم در دلیل هائے سماع است هم از اینها **الاولی** قال الله
 فلبس عبادى الذين يستمعون القول يستمعون احسنه آية
ت آیت اول گفته است خدا تعالی پس بشارت ده بندگان مرا چنین بگو که میشوند
 سخن را پس متابعت میکنند بهترترین اورام فالقول یقتضی التعمیم والاستغناء
 پس سخن نقاضاء میکند عموم و شمول را یعنی عام شدن سخن از خالق
 و مخالف و دلیل علیانه مدحهم باتباع الاحسن از تفصیل الشئ علی نفسه لا يجوز
ت و دلیل بر عموم این است که تحقیق خدائے تعریف کرده است بندگان
 خود را بتابعت خوشترین سخن و اگر فقط سخن خالق مراد بود پس معنی بتبعوا احسنه
 درست نمیشود چرا که سخن خالق تمام احسن است جهت اینکه بزرگی شی
 بر ذات خود جا بر نیست هم فندان المراد به جنس القول من کلامه تعاطی و کلام مخلوق
ت پس ثابت شد که تحقیق مراد سخن جنس سخن است از کلام او سبحانه و
 و کلام بنده اوم و لو کان کلامه اللام بدلا من المضاق لیه كما اذا الزاهدی
 ای یستمعون قولی فالشعر اذا کان موافقا للمعناه یدخل فی حکم ایضاً **ت** و اگر
 باشد الف و لام عوض از معنای الیه چنانچه اراده کرده است صاحب تفسیر
 زاهدی یعنی یستمعون قولی مراد گرفته معنی این میشود که بشارت ده بندگان مرا
 که میشوند سخن مرا پس بشعر و قنیه باشد موافق برائے معنی سخن خدائے تعالی
 داخل خواهد شد در حکم آن نیرم الثانية قال الله تعالی واحل لکم الصیبات
 وهو ما یکون له طیب النفس لان یدکون حرمة منصوصه
ت آیت دوم گفته خدائے تعالی که حلال کرده شده است برائے شما یاں طیبات
 و او چیز است که شود بان خوشی نفس مگر اینکه باشد حرام شدن او ظاهر کرده شده
 هم اذا اصله الاستیاء هی الطهارة **ت** زیرا که در اصل در همه چیز بل
 پاک است هم والسماع اطیبها کاذبه طیب القلب و روح الروح فی حلاله بدلالة الله
ت و سماع پاکیزه ترین و خوشترین آنهاست زیرا که با خوشی دل و خوشی

م و این سلمه تا ویلهم فالتوفیق بین الاقوال ممکن **ت** و اگر تسلیم
 کرده شد تاویل او شان پس موافقت میکند در میان قولها ممکن است م اذا امراد بها
 غنا الجاهلیة وهی استماع الاغناء التي نلکون فیها قصاص جرویل الکفار و ذکر م ^{شهر}
 و وصف ضاهم **ت** زیرا که مراد غناء غناء ایام کفر و جاهلیت باشد و این ششین
 شعر ^{شهر} نیست که باشد در آن قصه جنگها کافران از قبیل شجاعت و جلاوت ایشان
 و ذکر عشق بازمی آنها و تعریف بیت های او شان م فالاصل ان اللهو واللعب الدعوت
 الی الفساد فیه مرجو **د** **ت** پس اصل اینست که تحقیق بهو و بعب و طلیدن
 سوتی بنا در غناء جاهلیت موجود است م والدلیل علیه آخرایة اولی لیضل عن
 سبیل الله **ت** و دلیل برای آن آیت اولی است که فرموده است
 خدائے تعالی در بیان بهو حدیث در آن آیت تا که گمراه کند ز راه خدائے تعالی
 و ظاهراست که موجب گمراهی بهین غناء ایام جاهلیت است نه غناء مطلق م فاسماع
 الذی یفیسع الاغناء و یدعو الی سبیله تعالی بترك الا لتفات حما سواک
 خارج حکمت پس سماعی که کشاده میکند شنوائی شنوندگان را یعنی دیده و گوش
 عبرت را و انکه دعوت میکند طرف راه او سبحانه بگذاردن التفات از آنچه سوائے
 اوست سبحانه پس او خارج است از حکم آن یعنی از حکم غناء گمراه کننده م و لهذا اول بن
 مسعود رضی الله تعالی عنه هو الحدیث بالشعر ایض **ت** و برائے
 همین تاویل کرده است ابن مسعود رضی الله عنه تعالی عنه بهو حدیث را بشعر نریم و استماع
 الشعر فی نفسه لیس بحرام کانه سم النبي صلی الله علیه و آله و سلم الشداة الصحابة رضی الله
 تعالی عنهم **ت** و شنودن شعر در ذات خود حرام نیست چرا که تحقیق شنیده است
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و خوانده اند او را یعنی شعر را اصحاب رضی الله عنهم پیش
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم م فالحرمه فیه بعارض وهو الاستهزاء فی الدین
 و الاضلال لتزئین الکفر فی قلوب المسلمین کما ذکرنا
 فی شان الشعر الضالین **ت** پس حرام شدن در آن بسبب عارض است و

این سخن است در دین و گمراه کردن بسبب زینت دادن کفر و دلها را مسلمانان چنانچه
 ذکر کردیم در شان شاعران گمراهان مگر حکم ساری فی الغناء البیضات پس حکم آن
 یعنی بشنودن شعر جاری است در غناء نیز یعنی غناء در ذات خود حرام نیست بلکه حرمت او
 بسبب عارض است مثل سر آمدن امر و وزن یا در آن مزا میرا بشدم فهو اذا کان
 فارغاً عن هذه العواضل مباح بالاتفاق پس او یعنی غناء وقتیکه باشد فارغ
 ازین عارضه یا که موجب حرمت هستند پس مباح خواهد شد بالاتفاق مگر فاقمات پس
 فهم کن م الأصل الثامن فی تمسکاته من اخبار المشهورات اصل هشتم در حدیث
 دلیل هائے سماع است از حدیث هائے مشهوره منهنما مروی التقات عن عائشة
 المدینه بالکتاب السنن است پس بعضی از آنها چیزی هست که روایت کرده شده است از عائشه
 رضی الله تعالی عنهما پس سند هائے صحیح من ابابکر رضی الله عنه دخل علیها و عندها
 جاریتان تغنیان و نظربان بدین و رسول الله صلی الله علیه و سلم سمعی
 بتوی فهنها فکشف رسول الله صلی الله علیه و سلم و
 عن وجه و قال دعهم یا ابابکر فانها ایام عید
 است که تحقیق ابابکر رضی الله تعالی عنه داخل شد بران یعنی در خانه عائشه رضی الله تعالی
 عنهما و نزدیک او و وزن نوجوان می سر آمدند و دف میزدند و رسول صلی الله علیه و سلم
 بر روی مبارک خود چادر گرفته دراز شده بودند پس منع کرد ابوبکر رضی الله عنه آن هر دو
 را پس بخند رسول صلی الله علیه و سلم حیره مبارک خود را و فرمود که بگذار این هر دو را ای
 ابابکر چرا که تحقیق این روز هائے عید است م و فی روایة اخرى قال ابوبکر
 من ما الشیطان من تن فقال النبی صلی الله علیه و سلم دعهم یا
 ابابکر فان کل قوم عید عینا هذا الیوم در روایت دیگر است که گفت ابوبکر فرما
 الشیطان دو بار پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم بگذار این هر دو را ای ابوبکر چرا که تحقیق برائے
 هر قوم عید است و عید مایان همین روز است م فخرابی ابوبکر بیدل علی حرمة
 السابقة لعلته التلی و المدعوة الی الفساد و التمی فوجد فی غناء الجاهلیة

ت پس منع کردن ابی بکر رضی الله عنه دلالت میکند بر حرمت او فی غناء بسبب
 بهو و طلبیدن سوئے فساد جنین سبب و فساد که یافته میشود در غناء ایام جاهلیت م
 و تسلیح رسول الله صلی الله علیه وسلم بشری اباحت لاحقة و بالنظر الی الاصل
 ت و سلم داشتن رسول خدا صلی الله علیه وسلم اشاره میکند سوئے اباحت لاحقة آن بظن
 کردن طرف اصل م و هو الصوت الحسن و الکلام الموزون المتخو ن من الحکمة
 و الموعظة و حب الله تعالی و حب السبع ل ت و آن آواز
 نیکوست و کلام وزن کرده شده زیبا بش داده شده از حکمت و بصیحت و دوستی خدا
 تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم م فاذا کان غناء الجاهلیة حراما فحی
 للسکر و الاضمار ت پس و قتیکه شد غناء ایام جاهلیت حرام جهت شمال
 مسکرات و بتیان م فكان غناء الاشعار اللتی یکون فیها ذکر الایة المتعجزة
 و نغماة المودعة من تجابتن بین الاسلام فی القلوب و الدعوة الی
 السلام عند علم العیون ت پس باش غناء شعر بائیکه باشد در آن ذکر آیت انعام کنده و ذکر
 نعمت های اوصل شانه که نهاده شده اند یعنی حصه رسیده اند هر یک را نیجه
 دهنده بزمینت اسلام در دلهای و طلبیدن سوئے خانه سلامتی نزدیک داننده
 غیب م و کذلک قال الصیقا لسماع فحرك القلوب لجمال الغیوبات و برائے
 ہمیں گفته اند صوفیان که سماع حرکت دهنده دلهاست سوئے داننده غیب م فانه
 قلت اذا كانت باحة مفيدة في يوم العيد فكيف يدل على استماعه في غیر
 ذلك الوقت ت پس اگر گوئی هر گاه بیگه شد سماع شدن سماع قید کرده شده در روز
 عید پس چگونه دلالت میکند بر شنیدن او در غیر الوقت م قلت المراد بالعيد يوم
 عيد به السرور ت خواه گفت که مراد به عید روز عید است که در آن خوشی
 باشد م و الدلیل علی ذکر الایا ح ت و دلیل بر این ذکر روز با است یعنی
 جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم ایام عید فرموده نه یوم عید حالانکه یوم عید بکر روز
 بیانه م و یؤیدة قول تعالی ت و تائید میکند این را قول خدا تعالی

م ربنا انزل علينا مادة من السماء الى الاخرية لتكون عيداً ولنا وحراً
 ت معنی این است اے پروردگار میان نازل کن بر میان ماده از آسمان تا آخرت
 که میشود عید بزرگ اول میان آخر میان م مالدی العید مادة السرا و س ت پس
 خرابه عی بعد کردن خوشی است بالاتفاق م فبت ان کل یوم یعود به السرد
 فهو عید ت پس ثابت شد بانیکه تحقیق هر روزی که عود میکند در آن خوشی
 پس او عید است م و منها ما سر وید عن عائشة رضی الله عنها ایت و بعضی
 از اخبار مشهور خبری هست که روایت کرده شده است از عائشه رضی الله عنها نیز
 آنها م قالت کانت عندی جاریة من الانصار فزوجتها الى رجل من الانصار
 ت که تحقیق عائشه گفت که بود نزد یک کنایک دختر از انصار پس نکاح کردم او را آن مرد
 از انصار م فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عائشة الاتعین هذا الحی
 من الانصار فاقم حجی الغناء پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ای
 غنا چرا نیکروی این قبیله را که از انصار است پس چرا که تحقیق ایشان دوست میدارند
 غنا را م فهذا للحديث دلیل اباحتی مطلقه من النبی صلی الله علیه وسلم و صدق الانصار
 یجل الغناء ت پس این حدیث دلیل مباح شدن مطلق غنا است چرا که بنغمه صلی الله علیه
 وسلم تعریف کرده است انصار را به دوستی غنا م وقد قال الله تعالی فی شان اصحابه
 ولكن الله حبب اليكم الايمان وزينه فی قلوبکم و كره اليكم الكفر
 والفسوق والعصيان ت و تحقیق گفته است خدای تعالی در شان
 یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولیکن خدای تعالی محبوب گردانیده است سوسه
 شمایان ایمان را و زینت داده است او را در دلبانی شمایان و مکروه داشته سوسه
 شمایان کفر را و فسق را و گناه را م فلو کان الغناء معصية لکان علیهم مکروه
 لا محبوساً ت پس اگر بودی غنا گناه البته بودی براوشان مکروه نه پسندید
 م فبت به ان استماعه مستحب فی کل الازمان فلا یخص فی الولیمة
 اذا احتیبتین فی وقت دون وقت فیتمثل کل الاوقات ت پس ثابت شد

باین که تحقیق شدن غناء مستحب است در جمیع اوقات پس خاص نیست در
 ولیمه جهت اینکه دوستی معین میشود در یک وقت بدون وقت دیگر پس شامل باشد بر وقتها را و ولیمه
 طعام وقت صبح روز دوم شادی را که نذیم فافهمت پس فهم کن هم و فی اباحه
 کثیرا من اخبار السنه من حیث لا یخصی عدد ها و محن الکفینا بالحدیثین
 انما کافیان للشهادت و در بیاحت شدن او بسیار است از حدیثها سند کرده شده
 ازین حیثیت که اعطاء نموده شود لغیر او و اوشان و ما کفایت کردیم به دو حدیث زیرا
 که آن هر دو کفایت کنندگان اند برای گواهی هم و ما روی الفقهاء من الاخبار
 عن امامه و جابر و غیرهما رضی الله تعالی عنهما فی حرمة فلا یتصل بصحة الا
 ت و چیزی که روایت کرده اند فقها از حدیثها از ابی امامه و جابر و غیر این هر دو
 رضی الله تعالی عنهما در حرام شدن اولس متصل نمیشود به صحیح شدن سند کردن هم
 فلا یتغیر عند الحدیثین که ما ذکر کنیم محمد بن الدین رحمه الله تعالی فی کتابه صراط المستقیم
 پس اعتبار نموده خواهد شد نزدیک محشما چنانچه ذکر کرده است شیخ محمد الدین
 رحمه الله علیه در کتاب خود که سنی به صراط مستقیم است هم ولو اعتذر فلا یباعد حقیقت
 عایشه رضی الله تعالی عنها لانهما شهدهما من هات و اگر اعتبار کرده شود
 پس مقابل نمیشود حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها را چرا که او مشهور تر است در وقت
 از آن هر دو هم و لو تأملت فیها العرفان کل واحد منها دلیل علی اباحتهم
 ت و اگر تأمل کنی تو در آن هر دو حدیث هر آینه خواهی شناخت که تحقیق هر یک
 از آن هر دو دلیل است بر بیاحت شدن او نیز هم فکلوا فی عن ابی امامه رحمه الله
 ت پس اول آنچه نیست که روایت کرده شده است از ابی امامه رضی الله تعالی عن
 م انه قال علیه لصلوة والسلام ما من رجل یرفح صوته فی الغلغلة یعن الله علیه
 المیطانین احدهما علی هذا المنکب والاخر علی هذا المنکب ت که تحقیق از
 گفت که فرمود آن سرور صلی الله علیه و سلم نیست از کسی از مردم که بلند میکند آواز خود را
 در غناء مگر میفریبد خائلی تعالی بر او و شیطانی یک از آن هر دو بر یک ساز

دویم بر شانہ دومم قالوا عید یرجع الی رقعہ الصوت عند الغناء عرکا
 الی استماع **ت** پس وعید یعنی وعدہ رسانیدن بر جمع میکند سوئے بلند کردن آواز غنا
 نہ سوئے شنیدن اومم فلاحۃ للمسکین فی حرمة اذا هو یزاحمہ عند کلام
 استماع فهو ممنوع لمن یجہر فیدل علی جواز الاستماع **ت** پس نیست حجت برائے منکر در
 حرمت آن زیرا کہ العینی بلند کردن آواز فرامحت میکند آزا یعنی غنا را نزدیک
 شنیدن پس بلند کردن آواز منع کرده شده است برائے آنکسے کہ بلند کند
 آواز را نزدیک غناء پس دلالت میکند بر جایز شدن شنیدن او نیز ماکالتزی
 ان الناس امروا بالاستماع والاضافات عند تلاوة القرآن اذ النکلم
 یزاحموا الاستماع **ت** آیا ندیدی کہ آدمیان حکم کرده شده اند
 شنیدن و خاموش ماندن نزدیک تلاوت قرآن جهت اینکه کلام کردن فرامحت
 میکند شنیدن را م فافهم **ت** پس فهم کن م اما الاخر ما روی عجایب
 رضی اللہ تعالیٰ عن النبی علی الصلوات والسلام **ت** لیکن حدیث دوم آن خیر نیست
 کہ روایت کرده است جابر رضی اللہ تعالیٰ عنہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال علیہ
 السلام ان ابلیس اول من ناسر و تغنی فهو ما اول بالنیاح بالریاء
 و تغنی باللہو و الاستہزاء اذ نوحہ و عناء دعوا للریاء اللہو ممنوع با کلام
ت گفت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ تحقیق ابلیس اول آنکس است کہ نوحہ ساختہ
 است و سرانیدہ است پس این حدیث تاویل کرده شده است بہ نوحہ کردن بریاء
 و سرانیدن بلہو و تمسخر سبب اینکه نوحہ شیطان و سرانیدن او طلبیدن است طرف
 ریاء و بلہو پس این منع کرده شده است بالاتفاق م اما النوحۃ علی صوت العبادۃ
 والغناء لطیب القلب فلا یشبهہ فهو مباح کما ثبت **ت**
ت لیکن گریہ کردن برفوت شدن عبادت و سرانیدن برائے خوشی دل پس
 مشابہ نمیشود آزا یعنی نوحہ را کہ برائے تمسخر و بلہوست و غناء را کہ دعوت میکند سوئے
 فناد پس این مباح است چنانچہ ثابت شدہ است م فیہا ما یحصل المتوفیق بہ

الاخبار و هکذا ^{صلوات} پس باین تقریر حاصل میشود موافقت در میان حدیثها و همین
 اصل است هم اما قولهم الغناء حرام و الخلوس فیها هنتق و الثلث ذبها
 کفر فهو افتراء المحض منه یلحق ذوقه ^{السکرة} علی غیرت لیکن قول ثقیبان که سر آمدن حرام
 است و نشستن در آن فسق است و لذت گرفتن بآن کفر است پس این قول را
 محض سنت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نیست در آن ذوق کلام آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم هم اذ الثلث الذب بالحرام و انکان زنا لیس بکفر عند اهل السنة و الجماعة
 است چرا که لذت گرفتن بحرام و اگر چه باشد مثل زنا لیکن نیست کفر نزدیک اهل سنت
 و الجماعة هم فهذا القول یوجب الی عقیدة اهل الهواء فلا یعقد ^{تلت} پس این
 قول رجوع میکند سوائے عقیده اهل هوا یعنی خوارج و معتزله که ترکب گناه کبیره نزد
 ایشان کافر میشود پس اعتقاد کرده خواهد شد بعقیده آنها هم **اکمال التاسع**
 فی الاشارة المسویة عن الثقافات اصل نهم در خبرهای مشهوره
 از مردمان ثقه هم ساری الشیخ العارف ابو طالب المکی رحمة الله تعالی علیه عن
 کثیر من السلف صحابی و تابعی و غیرهم ان السماع مباح و مع کثیر من الصحابة و التابعین
 است روایت کرده است شیخ عارف ابو طالب مکی رحمة الله تعالی علیه از بسیاری
 مردمان سلف صحابیان و تابعیان و سوائے ایشان که تحقیق سماع مباح است و سفیدند
 بسیار کس از صحابه و تابعین رضی الله تعالی عنهم هم و قوله معتبر لوفور علیه و کمال
 بهاله و عدل باحوال السلف **:: :: ::** است و قول این شیخ عارف معتبر است
 برائے زیادتی علم او و کمال حال او و علم او باحوال السلف هم و قال ان انکر هذا السماع
 محال مطلقا غیر مقید و مفصل یکون انکار علی سبعین ^{صدقا} گفت است
 اگر انکار کرده شود این سماع مجمل و مطلق بدون کسی قید و تفضیل خواهد شد انکار
 بر بنسبت او است گویان هم و ان کنا نعلم ان انکار اقرب الی طبع القراء المتزهدین
:: :: :: است و اگر چه هستیم ماکه مید انیم انکار را قریب تر طرف طبیعت قاریان -
 متریدان و متریدان را گویند که بتکلف خود را از ابد سازد و صورت پُر مکرور یا نماید

م وانا لانفعل ذلك لانعلم ما لا يعلمون وسمعنا من السلف الصالح
 ما لا يسمعونات و تحقیق که ما یکنیم انکار چو که ما میداریم چیزی را که نمیدانند
 او شان و شنیده ایم از سلف صالح چیزی که نشنیده اند او شان م و قلا
 ایضا ان املنا کول السماع علی الاطلاق من غیر تفصیل لایحتمل من حلاله و الاثنته
 ت و گفته است او نیز که تحقیق منکر سماع مطلقاً بدون تفصیل خالی نیست
 از آفات هائے سرم اما جاهل بالسنن و اکتادات یا جاهل است به سنتها
 و حدیث هائے سرم مفسرینا البیرونی من اعمال الاخیارات
 و یا تنگ کننده است نفس خود را با آنچه که مباح کرده شده است برائے او
 از عمل هائے نیک م و اما جامد الطبع لا ذوق له و هو کما یعمل السفا
 ت و یا کثر ذهن است نیست ذوق برائے او و این مانند خراست که
 بر میدارد و کتابها را م و ذکر فی کتاب البیان فی الفقاروی عن عثمان رضی
 الله تعالی عنه انه کان عندہ جاریتان تغنیان فلما کان وقت السهو
 قال سکا فان هذا وقت لاسفارت و ذکر کرده شده است در کتاب بیان که
 در علم فقه است که روایت کرده شده است از عثمان رضی الله تعالی عنه
 که تحقیق بود نزدیک او دو کنیز که می‌آوردند پس هر گاه بیکه وقت سحر میشد

میگفت که بند شویدی یعنی خاموش شویدی چرا که این وقت صبح است م و روی
 المشیخ عبد الرحمن السلسی با سداد عن ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ
 عنہما انه سئل عن الغناء فقال لا یایدکم شیء من شیء و روایت کرده است عبد الرحمن
 سلمی بسند کردن ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما که تحقیق او سوال کرده شد از
 سر آمدن پس گفت که نیست خوف بان وقت یک باشد همراه او شراب
 هم و فی تقدیر یک امام الشافعی ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما از اخلاق دانه بنظر
 بالینت للبتین و در تہذیب الاخلاق امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ است
 کہ تحقیق حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ وقتیکہ خالی میشد در خانه خود یعنی
 تنہا میشد ترنم میکرد و بایک دو بیت هم فاستاذن علیہ عبد الرحمن بن العوف
 و هو یترنم فقال سمعته یابعد الرحمن فقال بغم اذا خلونا
 مناز لنا نقول کل نقول پس طلب اذن کرد بران عبد الرحمن بن عوف
 یعنی اراده در آمدن کرد نزدیک او و حالانکہ او ترنم میکرد پس گفت او
 آیا شنیدی تو ای عبد الرحمن گفت آری وقتیکہ خالی میشوم مکان
 ہائے خود را میگویم چنانکہ تو میگوئی ہم فقلت بهذا ان الغناء تطیب
 النفس مباح و هو متعارف بینہم پس ثابت شد باین کہ تحقیق

غمانا بر خوش نمودن نفس مباح است و همین است مشهور میان
 او شان هم و ذکر العزالی عن یونس بن عبد الاعلی انه قد سالت کلام
 المشاع عن ابیة اهل السنة السماع فقال لا اعلم احدا من علماء الحج اذ ان یکرهه
 السماع الا ان یکون من اولی الامر ^{منکذا} و ذکر کرده است امام غزالی از یونس
 بن عبد الاعلی که تحقیق او گفت که تحقیق سوال کرده شد امام شافعی از
 مباح کردن اهل مدینه سماع را پس گفت منیدانم کسی را از علمائے حجاز
 که مکروه پذیرد سماع را مگر اینکه باشد از ان در وصفها کسی چیز انکار
 کرده شده اما قول ابن مسعود ^{رضی الله عنه} عن الغناء وینبئ النفاق
 فوالقلب كما ینبئ الماء البقل فهو دلیل علی البیضة ^{البیضة} لیکن قول
 ابن مسعود رضی الله تعالی عنه که غنا میرویانذ نفاق را در اول چنانکه
 میرویانذ آب سبزه را پس این دلیل است بر مباح شدن او نیز هم
 اذ النفاق که یصلح الا فی امر صالح بان یکون الفاعل نية فاسدة فالنفاق
 الفاسدة ^{العلی} یفسد ^ت چه که نفاق صلاحیت نیدارد مگر در امر نیک باین
 طور که باشد برائے فاعل نیت فاسد پس نیت فاسد فاسد میکند عمل را
 م فتنبت به ان الغناء فی نفسا من صالح بالاتفاق ^ت پس ثابت شد

ت و همچنین گفته است شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ وقتیکہ سوال کرده شد از او
 گفت کہ ظاہر سماع فقہ است و باطن او عبرت است پس ہر کہ ثباحت
 اشارہ را حلال شد برائے او سماع و اگر نہ پس تحقیق در خواست کرد فقہ را
 و پیش آمد بلا ہام فقہت بوالسمع اللطیف غداء الارواح لاهل المعرفۃ
 وبالنظر الی نفسہ حسن قبیلہ اصلا اذ هو حظ الارواح و بہ
 ہزت کاشیاست پس ثابت شد باینکہ تحقیق سماع لطیف
 غذائے روح ہست برائے اہل معرفت و بنظر کردن سوئے ذات
 خود نیکوست زبوں نیست ہرگز جہتہ این کہ او حظ روح ہست و باو
 جنبش جسم ہست م کہ اقال بو علی الدقاق السماع لطف غداء الارواح
 لاهل المعرفۃ و لکن ^{مختلف} حکم المستمعین ت چنانکہ گفته است ابو علی دقاق
 کہ سماع الطف تر غذائے ارواح ہست بنا بر اہل معرفت ولیکن
 مختلف میشود حکم او بہ حکم شنوندگان م فمن حملہ علی حق فلہ حق ومن
 حملہ علی ضدہ فهو کذلک ت پس ہر کہ حل کرد او را بر حق
 پس برائے او حق است و کسیکہ حل کرد او را بر ضد او یعنی بر خلاف
 حق پس او همچنین است یعنی سماع ہم خلاف است م فهو کالراحمۃ

الشجرینة اذا هبت على البساتین بروح المشام بطیبہ وادامت
 علی المزابیل محرق نفسہا ثم پس سماع مانند باد درخت باست و قتیکہ وز
 بر باغ ہا راحت می بخشد شام را بخوشبونی خود و وقتیکہ میگذرد بر
 قاذورات میسوزاند آرزوات او بسبب بدبوئی م فلاحیاطبہ
 علی قدر استعدا للسمعین ت پس احتیاط لسمع بر اندازہ سخاوت
 شنوندگان است م لذلك قال التیغنی فی السماع ثلثة مسموع ومسمع وشفاع
 ت و برای ہمین فرمودہ است حضرت شیخ سلطان المشایخ
 رحمۃ اللعالمین کہ در سماع شنوندگان سه قسم اند م مسموع ومسمع و
سماع فالمتسمع یسمع بوقت والمستمع یسمع بحال والسمع یسمع بحق
 ت پس مسموع میشود بوقت و مستمع میشود بحال و سماع میشود بحق
م فصفته المتسمع التواجد و صفته المستمع الواجد صفته السماع الواجد
 کہ اسند کردہ اند کہ پس صفتیست سمیع تواجد است و صفتیست مستمع و جد است و صفتیست
 سماع وجود است چنانچہ قریب است کہ ذکر میکنیم دریں اصل م الاصل
 عاشرفی بیان حقیقۃ التواجد ت اصل و ہم در
 بیان حقیقت تواجد است م التواجد حوکنہ موزونہ تضد سماع
 المستمع

بلا اختیار و عند غلبۃ السماع علیہ ^{تحت} تو اجد حرکتی است وزن
 کرده شده صادر میشود از مشتمع بدون اختیار و نزدیک غالب شدن
 سماع بر ایں او نیکوست م اذ هو یستدعی وجد القلب والوجد
 داعی الی وجود المحببت چرا که او در خواست میکند و جدول را و
 وجد طلب کننده است سونے وجود محبوب م و یو عیدہ قول النبے
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حدیث قال علیہ السلام حین اطلق معاویة عنی ^{اللہ}
 فقال لا تتواجد اللہ یا معاویة لیس یکریم ام یتهم عند سماع ذکر ^{المحببت} و تائید
 میکند ایں را قول پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ازین وجه کہ گفت آن سرور
 صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ اطلاق کردے معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ تو اجد
 را بر ہو لعجب کہ اے معاویہ نیست بزرگ کسی کہ نہ جنبش کند نزدیک
 شنیدن ذکر دوست م و سئل الجنید رحمۃ اللہ علیہ عن التواجد فقال ان ^{تعالی}
 اللہ تعالیٰ خاطبک الروح فی الميثاق بقوله عز وجل الملت بربکم استغربت
 عن ربک بالسماع الکلامت و سوال کرده شد حضرت جنید بغدادی رحمۃ اللہ
 تعالیٰ علیہ از تو اجد پس گفت کہ تحقیق خداے تعالیٰ خطاب کرده است
 روح ہا در روز ميثاق بقول خود کہ آیا نیستم من پروردگار شما یان

پُرشدند از پروردگار خود بشنیدن کلام یعنی سبب شیرینی اوم و الاطراح
 فاذا سمعوا لسماع حراکم ذکوا ذلک و در ح ت پس هر گاه که شنینند
 سماع را حرکت دمایند او شانرا ذکر همون آواز هم فالاهنرا لایب الیس بنکولان
 البنی علی السلاسل فعل کذا و الصحابة رضی الله تعالی عنہم کثرت پس جنبش کردن
 بسماع نیست انکار کرده شده چرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم همچنان کرده است و
 صحابہ رضی الله تعالی عنہم همچنان کرده اندم و قدر روی زده علی الصلوة و السلام
 قال العاصی رضی الله تعالی عنہ انت منی و انا منک مختلک و تحقیق روایت کرده
 شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت برائے علی رضی الله تعالی
 عنہ که تو از من هستی و من از تو هستم پس او ازین بشاشت جنبش فرمودم
 و قال جعفر رضی الله تعالی عنہ اشبهت خلقی و خلقی فجلت و گفته است
 آنسرور صلی الله علیه وسلم برائے جعفر رضی الله تعالی عنہ که مشابهت هستی تو خلق
 مرا یعنی پیدایش مرا در اعضائے بدن و خلق مرا یعنی اخلاق مرا پس جنبش
 نمودم و قال لزید رضی الله تعالی عنہ انت لخوانا و هو لانا فجلت و گفته است
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم برائے زید رضی الله تعالی عنہ که تو برادر من هستی
 و محبوب من هستی پس او جنبش نمودم و التجمل عند الطرب و هو وصفه

للروح كما يشهد الله عز وجل في قوله تعالى ^{صلى الله عليه وآله} **وَالْقَلْبَ وَمَنْ يَشَاءُ** وخصش کردن نزدیک خوشی است
 واین صفت برائے روح چنانچه اشاره کرده است جنید رضی الله تعالی عنه
 سوئے این و تحرك شدن دل با دست م فالروح محرك والقالب محرك
 است پس روح حرکت دهنده است و قالب حرکت داده شده است م فاذا
 كان الروح يهتد بالغمة والقاربه فلابد على المتوجها الى محبة اللزونة
 است پس وقتیکه شد روح که جنبش می آید بسبب غمه و قالب گو کرده شده بآن
 یعنی متابعت او حرکت میکند پس صادر نمیشود از تو اجد کننده مگر ب حرکت موزونه
 م اذ الغم موزونه فلا سبيل لكاره لانه يوجد بلا اختيار المتوجها
 چرا که غمه وزن کرده شده پس نیست راه بنا بر انکار او و زیرا که او یافته میشود
 بدون اختیار تو اجد کننده م فالتواجد دون الرقص فهو تحريك با اختيار
 للبتغى وهو فعل للسفهاى المتصنعين عند غلبة الهوى فهو حرام بالاتفاق
 است پس تو اجد سوئے رقص است جهت اینکه رقص حرکتی است با اختیار برائے
 خود نمائی و این کار احمقان خود نمایش کنندگان است نزدیک غالب آمدن
 هوا و حرص بر او شان پس این حرام است بالاتفاق م اما حوكة للتواجد
 فتسوية بتنوع الاحوال و لیکن حرکت تو اجد کننده گان پس نوع نوع کرده شده

است به نوع نوع شدن احوال او شان یعنی حرکت آنها بسیار قسم است موحده
 تصدیر عنه عند وی حرکتی که المذبح عند الله حرکت یک حرکتی است که صادر
 میشود از او یعنی از تو اجد کننده نزدیک شدت کرب و این حرکت مثل حرکت
 جانور فرج کرده شده است نزدیک فرج کردن م و حرکتی که طلب
 وی کجور که النون عند مشاهدت الیوم عن المساکت و دیگر حرکتی است که
 یافته میشود باو شان نزدیک طلب این مانند حرکت ماهی است نزدیک دیدن
 دریا را از کنار م و حرکتی که تبعث منهم عند اللطوب وی حرکتی که الفرائش عند
 لقاء النور و دیگر حرکتی است که برانگیخته میشود از او شان نزدیک خوشی
 و این مانند حرکتی که نزدیک ملاقات کردن نور م فالنقب للنفس والطلب للقلب
 والطلب للروح ت پس لقب برائے نفس است و طلب برائے دل است و
 طلب برائے روح است م فالنفس به هلك والقلب بسلك الروح هلك
 ت پس نفس باو هلاک شد و دل راه یافته شد و روح مالک شد م فهذا
 هتزاز مختص بأهل الکمال كما اهتد النبي صلى الله عليه وسلم مع الصحابة عند سماع هذه
 القصيدة
 الملوحة لجب ت پس این جنبش خاص کرده شده است باهل کمال چنانچه
 جنبش کرده است پیغمبر صلی الله علیه و سلم همراه یاران نزدیک شنیدن این قصیده

کہ پرستی از دوستی شعور لقد لسعت حیث لعلوا لکبدی فلا طبیب لاطلاق لاراق اولاد

شفقتاً به همدانہ دقتی و تریاق ترجمہ این است البتہ تحقیق بگزید ما رودستی

جگر را پس نیست حکیم برائے او نہ دو انگرد و ستیکہ فریفتہ شدہ ام من اورا

پس نزدیک او و امن است و تریاق من بہت شخصی ترجمہ این رباعی

در نظم فارسی کردہ است **رباعی**

بگزید ما عشقت جگر کباب مارا نہ طبیب می شناسد نہ فنون گر این دوارا

مگر آن حبیب بسور بود جان رستم بفسون گری در آید بگتد علاج مارا

م حتی سقط حواءہ عن منکبہ ت تا اینکه افتاد چادر آنحضرت صلی اللہ

علیہ وسلم از شانہ م فاذا کان لتواجد فعل النبی صلی اللہ علیہ و صحابہ رضی اللہ

تعاہم فہو محبت پس ہر گاہیکہ شد تو اجد کار پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دیاران و

رضی اللہ تعالی عنہم پس اونیکوست م وانکان بالنظر الی ظاہرہ لعب کما سنبہ

معاویۃ رضی اللہ تعالی عنہ لیبہ حیث قال احسن لبعک یا رسول اللہ فمنعہ النبی

صلی اللہ علیہ کما ذکرنا ت و اگرچہ بہت بنظر کردن طرف ظاہر او لعب چنانچہ

نسبت کردہ است اورا معاویہ رضی اللہ تعالی عنہ سوئے لعب ازیں وجہ

گرفت لعب توچه خوب است یا رسول الله پس منع فرمود اورا پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم چنانچه ذکر کردیم م وکان له ظاهر و باطن ظاهر و حرکات فرعون
 و باطن غلبات ^{محفیة} و بست برائے و بعد ظاهر و باطن ظاهر او حرکت هاست
 که دیده می شوند و باطن او غلبه هائی است یعنی واردات پوشیده است
 م فهو عند ارباب الصور هنالذ هم لا یطلعون علی الغیبة الشریة و یحسرون ^{منها}
 ت پس از نزدیک صاحبان صورت یعنی ظاهر میان هو و لعب است
 سبب اینکه ایشان اطلاع نمید از ندر غلبه یعنی بزوات پوشیده و حس میکنند یعنی
 می بیند حرکت صوریه را یعنی ظاهریه رام و عند اصحاب السر جلا هم یغلبون
 بالمشاهدة السریة و کلا شاهد من الحکمة الصورت و نزدیک صاحبان راز
 یعنی اهل باطن کوششی است یعنی دولتی است زیرا که او نشان غلبه و میشوند
 بشاهده سریه و نمی بیند حرکت ظاهریه رام فهذا الخبر المسند بنبئی عن هاتین
 الحاتین وهو الصحیح لانتبهه فیہ ت پس این حدیث مسند کرده
 شده خبر مید هازین هر دو حالت و همین صحیح نیست شبیه در اوم اما ^{خجالت}
 صاحب العوارضه قول معارفه فی اطلاق التواجد علی اللعب لیکن

تردد صاحب عوارف درین محل کرده شده است بر قول معاویه در اطلاق
 کردن تو اجد را بر لعنم فهو شیخ ذاکر شاکر بنعمته الله تعالی بقدر عن ذکرها
 لیلاد نهاد اسکر و جوار اقبیلک صفتی للادکة ما کن لیس لمن حاله العشق و غلبه السماع
 شعور است پس آن شیخ ذکر کننده است و شکر کننده است به نعمت
 خدا تعالی مستی میکند و غافل بنماید از ذکر حق سبحانه شب و روز است
 و با او بلند و نزدیک است سوائے صفت ملائکه لیکن نیست برائے او از حال
 عشق و غلبه سماع شعورم اذ لیس بینهما ملازمة مساویة لا یوجد احد
 بد و الاخرت چرا که نیست در میان آن هر دو لزوم برابری که نه یافته
 میشود یکی بدون دیگری کما ذکر شد شیخنا نظام الحق والدين عن الشیخ العارف
 نجم الدین قدس الله سرهما فی القوال کانه قال فشانان فی کل نعمة ما هی تمکن
 للشر و جودها فی وجود لهدا لآخر العزیز لانه الشوق و نعمة السماع فانهما
 مقفوعان لبقوة الصحو لا اشتغال ^{بالتعب} چنانچه ذکر کرده است شیخ ما رحمة للعالمین
 سلطان المشایخ حضرت نظام الحق والملة والدين از شیخ عارف نجم الدین
 قدس سرهما و فوائد الفوائد شریف که تحقیق گفت آنحضرت در شان او که تحقیق
 درین هر نعمتی که ممکن باشد برائے آدمی وجود او پس آن نعمت موجود است

برای این برادر عزیز مگر نعمت عشق و نعمت سماع پس اثر این هر دو گم شده
است از او برائے قوی شدن صحو و مشغول شدن او در عبادت م فحجانہ
کایدل علی ضعف هذا الخربل يرجع الى ضعف الحلال كان صاحب القوة ^{در}
فیہ و هو ^{صلی} عبد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم و اعلم بالسنة و الاثار و انما ^{صلی} یصح
م پس فحجان او دلالت نمیکند بر ضعف شدن این حدیث بلکه رجوع میکند
سوائے ضعف حال آن شیخ چرا که صاحب قوۃ القلوب درج کرده است
این حدیث را در کتاب خود و این صاحب قوۃ القلوب نزدیکتر است ^ف
زمانه جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و داناتر است بحدیثها و خبر میدارد به صحیح
شدن حدیث م فافهمت پس فهم کن م الخاتمة ت خاتمه است
م اعلم ان مسألة السماع مختلف بين الفریقین المذكورین كما بیننا ہا
ت بدانکہ مسئلہ سماع اختلاف کرده شده است در میان فرقہ ہائے ذکر کردہ
شده چنانچہ بیان کردیم م فلا یكون اباحة مقيدة بزمان دون زمان
ت پس سخا ہد شد مباح شدن او قید کرده شد بیک زمان بدون زمانہ دیگر
م كذلك اباحة و الحرة كما هناک یثبتان بالوحي و الوحي بعد نبینا علیہ ^{الصلوة}
و السلام ^{منقطع} همچنان مباح شدن و حرام شدن چرا کہ این دو حکم ثابت نمیشوند

مگر بوجی و وحی بعد پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم منقطع است م فکیف یصح قول ^{المتکلم}
 انه قال علیه السلام یستحق ان السماع کان مباحا فی زمان السلف فلان
 حرام بالاتفاق اذا اهل زماننا ^{مفقود} پس چگونه صحیح میشود قول مخالف کننده
 که تحقیق او گفت بر او باد چیزی که آن مستحی او است که تحقیق سماع بود مباح در
 زمان سلف پس اکنون حرام است بالاتفاق جهت اینکه مردم اهل
 در زمان ما گم شده اند م و هو ادعاء الوحی و اطلاع الغیب لان فقد ^{الله}
 لا یحقق الا بها و هو کفر بالاتفاق و این دعوی وحی و علم غیب است چرا که گم شدن اهل
 معلوم نمیشود مگر بان هر دو و این کفر است بالاتفاق زیرا که وحی موقوف
 است و عالم غیب خدای تعالی است م فثبت ان به قوام الضلال و ^{بقول}
 مثل هذا الا المبتدع الضال پس ثابت شد که تحقیق باین معنی بقول
 منکر قوام گمراهی است و میگوید تا من این مگر بدعتی گمراه م فافهمت پس فهم کن
 م و اجنب عنبت و پرهنیز کن از م و انظر فی هذا الرسالة بعین الانصاف
 نتیجتا ^{الاختلاف} مت و نظر کن درین ساله چشم انصاف تا آنکه متحقق شود خلاف
 اختلاف م و ففان الله تعالی و ایانا علی منا بعث الصالحین بحقی بی المختار و آله الاخیر
 م و توفیق دهد ترا خدا تعالی و مایان را بر ترا بعد از سلف نیک مردان بحقی پیغمبر
 و اولاد او که نیکو اند.

